



سازمان دین و نحوه برخورد با مشکلات آن/ نقد و بررسی و مهندسی گام به گام

بهترین راه مواجهه با مشکلات سازمان‌ها و نهادهای دینی، اصلاح تدریجی نقایص آنها از طریق نقد و بررسی مشکلات و مهندسی گام به گام در یک جامعه باز است.

خبرگزاری مهر - بهترین راه مواجهه با مشکلات سازمان‌ها و نهادهای دینی، اصلاح تدریجی نقایص آنها از طریق نقد و بررسی مشکلات و مهندسی گام به گام در یک جامعه باز است. دستیابی به یک دنیای بهتر در گرو تکاپوی مستمر برای ارزیابی نقص‌ها و اشتباهات در تراز اندیشه‌ها و طرح‌ها و نقشه‌ها و کوشش پیوسته برای کاستن از آلام قابل رفع ابناء بشر است.

دکتر مجید محمدی (جامعه‌شناس) در یادداشت "آیا بدون دین سازمان یافته، دنیای بهتری نمی‌داشتیم؟" [1] و دین سازمان‌یافته، مروج تنفر و تبعیض [2] مدعی شده است:

1- دنیا را بدون باورهای شخصی دینی یا غیر دینی نمی‌توان تصور کرد.

2- دنیا را بدون دین سازمان یافته (ادیانی که به نهاد سازی اقدام کرده و نهادهایی مثل روحانیت، مدارس مذهبی، اوقاف یا پرستشگاه تأسیس کرده‌اند) می‌توان تصور کرد.

3- بدون دین سازمان یافته دنیای بهتری می‌داشتیم.

در این مختصر برانیم تا در قالب سؤالاتی چند به بررسی ادعاهای سه گانه محمدی بپردازیم، به این امید که ایشان با تفصیل بیشتری دیدگاه خود را روشن و ابهامات موجود در مقالات خود را برطرف سازند.

امکان دنیایی با باورهای دینی یا غیر دینی

1- با دقت در ادعای اول محمدی می‌توان گفت که این ادعا مستلزم فرض وجود شخص اندیشنده است و با چنین فرضی، ادعای اول یک ادعای تحلیلی و البته صادق است. انسان اندیشنده بدون باور، قابل تصور نیست و باورهای فرد اندیشنده هم یا باورهای دینی است یا باورهای غیر دینی. بنابراین "دنیا را بدون باورهای شخصی دینی یا غیر دینی نمی‌توان تصور کرد".

بررسی ادعای امکان دنیایی با دین سازمان نیافته

2- برای بررسی اعتبار ادعای دوم باید تلقی محمدی را درباره دین و منشأ آن دانست. محمدی در مقاله مورد بحث، به اجمال دین را مبتنی بر امر مقدس می‌داند، اما این بیان اجمالی، با تلقی‌های متفاوتی از دین قابل جمع است که مطابق با برخی از آنها ادعای محمدی درست، و مطابق برخی دیگر ادعای وی نادرست است. برای مثال:

اگر دین را در تجربه بدون تعبیر امر قدسی خلاصه کنیم و تجربه بدون تعبیر امر قدسی را ممکن بدانیم و بر این باور باشیم که بدون داشتن هرگونه پیش زمینه ای می‌توان تجربه ای از امر قدسی داشت و ... می‌توان دین فردی بدون سازمان را تصور کرد. اما محمدی در این مقاله هیچ اشاره ای به پیش فرض‌ها و به تعبیری شروط امکان دین فردی نداشته و گویا تمامی این پیش فرض‌ها و شروط را بدیهی و تحقق یافته دانسته است. این در حالی است که مناقشات بسیاری درباره این پیش فرض‌ها و شروط در فلسفه دین، ذیل موضوع تجربه دینی مطرح شده است.

اما اگر دین را مجموعه ای از عقاید و مناسک معنادار بدانیم که منشأ آن وحی یا تجربه ای قدسی است یا 2. تجربه بدون تعبیر را ناممکن و تعبیر تجربه را فرایندی زبانی قلمداد کنیم یا 3. تجربه امر قدسی را مستلزم در اختیار داشتن پیش زمینه های آگاهانه یا ناخودآگاه بدانیم یا ... اصولاً تصور دین شخصی، همچون تصور زبان فردی، غیر ممکن است و نتیجه اعتقاد به دین غیر فردی (دین اجتماعی) وجود سازمانی اجتماعی خواهد بود. به نظر می‌رسد در این مقاله محمدی اصرار زیادی هم برای معتبر نشان دادن ادعای امکان تصور دین شخصی و بدون سازمان ندارد.

بررسی ادعای مطلوبیت دنیایی بدون دین سازمان یافته

3- اما ادعای سوم محمدی (بدون دین سازمان یافته دنیای بهتری می داشتیم). ادعایی است که وی تلاش زیادی برای اثبات آن کرده است. روش محمدی برای اثبات این ادعا نشان دادن مشکلات ادیان سازمان یافته در تاریخ و جوامع است. قبل از بررسی ادله محمدی در این زمینه، اجازه دهید به تحلیل این ادعا بپردازیم: وقتی صحبت از "بهتری" به میان می آید، فرد در مقام مقایسه دو وضعیت قرار دارد و چنین مقایسه ای وقتی می تواند ارزشمند باشد که تصویر درستی از دو وضعیت مورد مقایسه و معیاری برای ارزیابی و تشخیص "بهتری" دو وضعیت مورد مقایسه در اختیار داشته باشیم.

محمدی تلاش بسیاری انجام داده است که تصویری از جامعه انسانی با دین سازمان یافته ارائه کند. اما وی توضیح نداده است که در مقابل جامعه انسانی با دین سازمان یافته، اصولاً چه جوامع دیگری قابل تصور است؟ بحث درباره این مسئله از آنجا اهمیت دارد که محمدی پس از ارائه تصویری سیاه از ادیان سازمان یافته در جامعه، بدون هیچ بحثی دین شخصی سازمان نیافته را به عنوان جایگزینی مطلوب معرفی کرده است. اما در صورتی که در مقابل جامعه انسانی با دین سازمان یافته بتوانیم جوامع جایگزین متعددی را تصور کنیم، استدلال محمدی نامعتبر خواهد بود.

در موضوع مورد بحث به لحاظ منطقی ما با احتمالات مختلفی روبرو هستیم:

1- جهان انسانی بدون دین

2- جهان انسانی با دین شخصی بدون سازمان

3- جهان انسانی با اشکال مختلفی (الف، ب یا ج) از دین سازمان یافته تحقق یافته

4- جهان انسانی با دین سازمان یافته ای غیر از اشکال الف، ب یا ج تحقق یافته یا به تعبیر دیگر جهان انسانی ای با دین سازمان یافته قابل تصور ولی تحقق نیافته.

5- در مقاله مورد بحث، محمدی تنها درصدد بوده است که تصویری از جهان انسانی با دین سازمان یافته الف، ب یا ج، که تنها برخی از اشکال خاص دین سازمان یافته هستند را ارائه دهد و تصور کرده است از سیاه بودن این تصاویر، می تواند مطلوبیت جهان انسانی با دین بدون سازمان را اثبات کند. اما برای اعتبار این استدلال محمدی می بایست ابتدا نشان می داد:

الف) حالات 1 و 4 غیر ممکن و حالت 2 ممکن هستند یا ب) در صورت ممکن بودن حالات 1 و 4 مطلوبیت آنها از حالت 2 کمتر است.

بی شک محمدی در این موضع گیری در مقابل کسانی قرار خواهد گرفت که معتقدند:

1. حالات 1 و 2 امکان پذیر نیست یا 2. با قبول وجود عناصر نامطلوب در جوامع انسانی با ادیان سازمان یافته الف، ب یا ج، می توان از مطلوبیت جهان انسانی با دین سازمان یافته دیگری نسبت به بی دینی یا دین فردی دفاع کرد. به عبارت دیگر می توان دین سازمان یافته ای را تصویر کرد که در آن ضمن احترام به زندگی معنادار دیگران، کارکردهای مورد نظر محمدی از ادیان فردی نیز محقق شود.

بر این اساس شایسته بود محمدی توضیح می داد:

1. چرا به جای دفاع از دین سازمان نیافته و شخصی، از بی دینی (سلسله ای از باورها و رفتارهای غیر مبتنی بر امر قدسی) دفاع نمی کند؟

2. آیا واقعاً برای دین (در یکی از دو شکل سازمان یافته یا سازمان نیافته) کارکردی ویژه و منحصر به فرد قائل است، ولی معتقد است که دین سازمان نیافته بهتر از دین سازمان یافته آن وظیفه را انجام می دهد؟

3. یا آنکه گذر از دین سازمان یافته به دین شخصی و سازمان یافته را به عنوان گامی در مسیر بی دینی مطرح می سازد؟

با توجه به آنچه محمدی در مقاله مورد بحث به آن اشاره کرده است، می توان گفت وی معتقد است ادیان شخصی و سازمان نیافته بهتر از ادیان سازمان یافته به زندگی انسان امید و معنا می دهند. به عبارت دیگر محمدی به کارکرد امید معنادهی دین به زندگی اعتقاد دارد.

4. اما آیا در اختیار داشتن معنایی برای زندگی، برای تداوم حیات بشر لازم است؟

5. آیا دین داری بشر (در اشکال گوناگون دین شخصی یا دین سازمان یافته) در طول تاریخ، نشان دهنده گرایش درونی (فطری) او به موجود برین و تلاش برای شناخت و ارتباط با او نیست؟

6. آیا تنها دین (سلسله ای از باورها و رفتارهای مبتنی بر امر قدسی) می تواند زندگی انسان را معنادار سازد؟ یا سلسله ای از باورها و رفتارهای غیر مبتنی بر امر قدسی هم می تواند نیاز انسان به امید و معنا، برای زندگی را تأمین کند؟

محمدی در این مقاله به این سؤالات پاسخی نمی دهد. از این رو:

1- ممکن است دفاع او از مطلوبیت دین شخصی و سازمان نیافته را شاهی بگیریم بر این که وی داشتن معنا را برای زندگی لازم می داند و به عبارت دیگر معتقد است نیاز انسان به معنا جزء نیازهای ذاتی (فطری) اوست و معتقد است دین بهتر از بی دینی به این نیاز پاسخ می دهد.

2- اما از آنجا که محمدی زندگی با باورهای غیر دینی را ممکن (قابل تصور) دانسته است و مقایسه ای بین دین شخصی سازمان نیافته با بی دینی انجام نداده است، برداشت فوق قابل مناقشه خواهد بود و نیاز است محمدی توضیحاتی در این زمینه ارائه کند.

رقبای دین سازمان یافته در معنادهی به زندگی

4. در مقاله مورد بحث، محمدی تصریح کرده است: بدون ادیان سازمان یافته، زندگی آدمیان با هنر و ادبیات و عرفان (که همان دین سازمان نیافته است) پر از معنا می شد و خلایی باقی نمی ماند. در واکنش به این ادعا، از محمدی می پرسیم:

1- آیا هر هنر و ادبیاتی می تواند زندگی آدمیان را پر از معنا کند؟ آیا کم هستند فیلمها (مصادقی از هنر) و رمانهایی (مصادقی از ادبیات) که تنها به برانگیختن حس شهوت، خشونت و هیجان کمک می کنند یا به ترویج پوچی زندگی می پردازند؟ آیا می توان نسبت هنر و ادبیات معنوی و هنر و ادبیات پوچ گرایانه را با نسبت کارآمدی ادیان شخصی و ادیان سازمان یافته در معنادهی به زندگی، آن چنان که محمدی تصور می کند، مقایسه کرد؟

محمدی مولوی و حافظ را خالقان نمونه هایی از هنر و ادبیات معنادهنده به زندگی معرفی کرده است. اما به این مطلب اشاره ای نمی کند که آیا چنین هنر و ادبیاتی بدون وجود دین سازمان یافته می توانست شکل گیرد؟ آیا مولوی و حافظ بن مایه های هنر و ادبیات خود را از خلأ به دست آورده اند؟ آیا تمام بن مایه های آثار مولوی و حافظ مبتنی بر تجربه شخصی آنها از امر قدسی بوده است؟ آیا این دو بزرگوار بن مایه های آثار خود و غنای تجربه امر قدسی خود را وامدار معارفی نیستند که به واسطه دین سازمان یافته به آنها رسیده است؟

محمدی معتقد است: امید دادن به زندگی منحصر به ادیان سازمان یافته نیست و انسانها قادرند بدون این ادیان نیز در سیاه ترین لحظات زندگی، نوری را در انتهای تونل مشاهده کنند. اما آیا مشاهده چنین نوری، آن هم تنها در چنین حالت خاصی، نیاز بشر به امید و معنای زندگی را به طور کامل پاسخ می دهد؟ یا آن که بشر انتظار دارد در تمامی لحاظ زندگی اش نوری هدایت گر راه او باشد؟

تحقق کارکرد ادیان سازمان نیافته در پرتو سازمان!؟

همان طور که اشاره شد محمدی معتقد است علم، هنر، ادبیات و عرفان (به عنوان مصادیقی از دین سازمان نیافته) می توانند به زندگی آدمیان امید و معنا دهند. برای روشن شدن این دیدگاه سؤالات چندی باید پاسخ داده شود: آیا علم، هنر، ادبیات و عرفان، برای تداوم و کارآمدی بیش از پیش خویش در تحقق اهدافشان (برای مثال امید و معنا بخشی به زندگی) سازمان نیافته اند و نهاد سازی نکرده اند؟ آیا محمدی معتقد است که علم، هنر، ادبیات و عرفان بدون استاد و شاگرد، بدون کلاس و درس، بدون سلسله مراتب، بدون ارزش گذاری و داوری و ... توسعه یافته اند؟

آیا اینکه امروزه محمدی مولوی را به عنوان خالق دین غیر شخصی می شناسد به این خاطر نیست که نظم و نثر او به دست ما رسیده و توانسته است به زندگی ما معنا بخشد؟ آیا به این خاطر نیست که مولوی در کلاس درس خود شاگردانی را تربیت کرده

است، کتابی نوشته است، بر آن کتاب شروحی نوشته شده است، در کلاس‌های درس نظرات او تدریس شده است، کنگره‌های سالانه برای بزرگداشت او برگزار گردیده است و ... مگر هر یک از این‌ها، نهادها و سازمان‌هایی برای بازتولید اندیشه‌های مولوی در روزگار ما نیستند؟ اگر روزی، فردی، کلامی را بدون مدرک به مولوی نسبت دهد، آیا مولوی شناسان برنمی‌آشوبند و گفته‌های او را تکذیب نمی‌کنند؟ اگر کسی بدون مدارک لازم، قصد داشته باشد کتابی را، با این عنوان که اثری از مولوی است، منتشر کند، آیا مولوی شناسان از مجاری قدرت برای ممانعت از نشر این اثر بهره نمی‌گیرند؟ محمدی با کدامین معیار، عرفان مولوی را نمونه‌ای از دین شخصی و سازمان‌نایافته قلمداد می‌کند؟

بقا و بازتولید آثار مولوی در طول تاریخ را می‌توان بر اساس "رئالیسم انتقادی بسکار" چنین تبیین کرد: 1. نیازی (معنای زندگی) به صورت مشترک در انسان‌ها وجود دارد. 2. آراء مولوی توانسته است به این نیاز پاسخ دهد. 3. در نتیجه گرایشی نسبت به آراء و آثار او در انسان‌ها بوجود آمده است. 4. از آنجا که این آراء و آثار هنوز می‌توانند به نیاز مشترک آدمیان پاسخ دهد، آدمیان به آن مراجعه می‌کنند. 5. این مراجعه مکرر به آثار مولوی، به بازتولید آراء وی در طول تاریخ و در جوامع مختلف انجامیده است.

همان‌طور که بسکار می‌گوید مردم برای بقای یک نهاد یا سازمان خاص (برای مثال نظام سرمایه داری، یا خانواده متمرکز، یا آثار مولوی و ...) از آن نهادها و سازمان‌ها استفاده نمی‌کنند، بلکه آنها برای رفع نیازهای اقتصادی، جنسی و معنوی خود از ساختارهای موجود بهره می‌گیرند و این بهره‌گیری سبب بازتولید آنها در طول زمان می‌شوند.

ادیان شخصی هم به کالایی بازاری تبدیل می‌شوند

با توجه به آنچه محمدی در مقاله مورد بحث بیان داشته است، می‌توان گفت وی بر این باور است که 1. ادیان سازمان‌یافته امر قدسی را به کالایی بازاری تبدیل کرده‌اند و 2. امتیاز دین شخصی سازمان‌نایافته این است که امر قدسی را به کالایی بازاری تبدیل نمی‌کند و 3. عرفان از مصادیق دین شخصی است و 4. یکی از نظامات عرفانی، عرفان مولوی است.

اما آیا عرفان مولوی در گذر زمان به کالایی بازاری تبدیل نشده است؟ آیا نمی‌توان گفت توانایی آثار مولوی در پاسخ به نیاز مشترک آدمیان به معنا، و استقبالی که برخی از بزرگان از آراء مولوی داشته‌اند و ... سبب شده است، داشتن برای مثال کتاب مثنوی معنوی مولوی در خانه و محل کار به مد روز تبدیل شود؟ آیا این امر سبب نشده است عده‌ای به قصد سود اقتصادی به نشر کتاب مثنوی اقدام کنند؟ آیا کلاس‌های درس، کتاب‌ها، نوارها و سی‌دی‌هایی با موضوع شرح مثنوی معنوی به کالایی در بازار برای خرید و فروش تبدیل نشده است؟ کتاب مثنوی معنوی با قلم زرین، کاغذ گلاسه، جلد نفیس و ... برای خواندن و استفاده معنوی از آن است یا برای زینت منزل؟ آیا نمی‌توان مدعی شد در مراسم سالانه بزرگداشت مولوی در قونیه، مولوی و آثار او به کالایی برای جذب توریست و تجارت تبدیل شده است؟ و آیا این همان اشکالی نیست که محمدی به ادیان سازمان‌یافته گرفته است: در ادیان سازمان‌یافته امر مقدس به کالایی در بازار تبدیل شده است. آیا عرفان مولوی توانسته است خود را از کالایی بازاری شدن برهاند؟

به نظر می‌رسد دین شخصی و سازمان‌نایافته مورد نظر محمدی، زمانی که 1. درصدد پاسخ به نیاز مشترک آدمیان در امید و معنادگی به زندگی برآید و 2. بکوشد به بهترین شیوه، بیشترین تأثیرگذاری و کارآمدی را داشته باشد، ناچار است سازمان بیابد و متناسب با توسعه و پیچیدگی جوامع، توسعه یابد و در همین زمان عده‌ای هم خواهند کوشید تا نیازهای غیر معنوی خود را از طریق ظرفیت‌ها و قابلیت‌های این سازمان دنبال کنند. پس هر چند ممکن است برخی از نهادها و سازمان‌ها در راستای پاسخ‌گویی به نیازی معنوی شکل گیرند، اما این قابلیت را خواهند داشت که به کالایی بازاری هم تبدیل شوند.

نگاه محمدی به مشکلات ادیان سازمان‌یافته

تا بدین جا مشخص شد که محمدی معتقد است که 1. انسان برای تداوم زندگی خود نیازمند امید و معناست. 2. هم باورها و رفتارهای مبتنی بر امر مقدس (دین) می‌تواند به زندگی آدمی امید و معنا ببخشد، هم برخی باورها و رفتارهای غیر مبتنی بر امر مقدس. 3. در این میان ادیان سازمان‌یافته بنا به شواهد و ادله زیر، بیش از آنکه در زمینه امید و معنابخشی به زندگی نقش داشته باشند، آسیب‌زا بوده‌اند. 4. ادیان سازمان‌نایافته بهتر از ادیان سازمان‌یافته می‌توانند به زندگی آدمی امید و معنا ببخشند. 5. در نتیجه بدون ادیان سازمان‌یافته جهان بهتری می‌داشتیم.

شواهد و ادله‌ای که محمدی به منظور نامطلوب بودن ادیان سازمان‌یافته به آنها اشاره کرده، به شرح زیر است:

جنایت علیه بشر، پاکسازی مذهبی و کشتار جمعی از دستاوردهای ادیان سازمان‌یافته است.

نقطه‌ای از تاریخ بشر را سراغ نداریم که ادیان سازمان یافته موجب صلح و دوستی میان انبای بشر شده باشند.

ادیان سازمان یافته حتی قادر نبوده‌اند میان پیروان خود وحدت ایجاد کنند.

نهادهای دینی در جوامع استبدادی در کنار جباران می ایستاده‌اند تا به قول خود به ارزشی والاتر یعنی حفظ نهادهای دینی بپردازند.

در جوامع دموکراتیک نیز نهادهای دینی بیشتر در کنار احزاب و گروه‌هایی قرار گرفته‌اند که از تبعیض‌های جنسیتی، نژادی و طبقاتی دفاع می کرده‌اند.

دولت‌های عرفی دموکراتیک در روزگار ما بسیار فراتر از سازمان‌های دینی به نیازمندان یاری رسانده‌اند.

سازمان‌های دینی بیش از خدماتی که به جامعه عرضه می‌کنند، برای آن هزینه دارند.

نظام مالی ادیان سازمان یافته در برابر عموم شفاف و پاسخگو نیستند.

تنها اخلاقی که ادیان سازمان یافته عرضه کرده‌اند، اخلاق قدرت و کنترل اجتماعی است.

ادیان سازمان یافته به جای آن که نظام‌های اخلاقی منسجمی به بشر عرضه کنند، موجب تشویش اخلاقی شده‌اند.

دین سازمان یافته عقول را زندانی می‌کند و فردیت را به زنجیر می‌کشد.

خطای دینداران وابسته به ادیان سازمان یافته مبتنی بر عدم عقلانیت ساختاری است، در حالی که خطای غیر دینداران و اهل معنا (که دین فروشی نمی‌کنند) مبتنی بر روش عقلانی سعی و خطاست.

ادیان سازمان یافته پیروان خود را به باورهای خیالی معتاد می‌سازند و چشمان آنها را برابر ایده‌های تازه می‌بندند.

موارد فوق بخشی از حدود 40 مشکلی است که محمدی برای اثبات ادعای نامطلوبیت ادیان سازمان یافته به آنها اشاره می‌کند، که البته بسیاری از آنها قابل تحویل به همدیگر هستند. شایان ذکر است، محمدی بر این باور است که تحلیل او مبتنی بر رویکردی جامعه‌شناختی و ناظر به ادیان سازمان یافته در دنیای واقعی و انضمامی است. در واکنش به این ادعای محمدی می‌توان از وی پرسید: آیا وی با استقراء تام، دریافته است که تمامی ادیان سازمان یافته در تمامی زمان‌ها و مکان‌ها یک چنین کارکردهایی را به همراه داشته‌اند؟ علی‌الظاهر پاسخ محمدی به این سؤال منفی خواهد بود.

آیا محمدی می‌تواند ادعا کند که هیچ دین سازمان یافته ای نمی‌تواند بدون جنایت، تقلب و سیاه کاری انتظارات وی و جامعه انسانی را برآورده سازد؟ آیا چنین ادعایی می‌تواند مبتنی بر جامعه‌شناسی تجربی باشد؟ یا چنین ادعایی مبتنی بر تحلیلی فلسفی ارائه شده است؟

آیا ادعای محمدی مبنی بر این که "ادیان سازمان یافته همواره آثار سوء به همراه داشته‌اند." مبتنی بر نگاه ذات انگارانه به ادیان سازمان یافته نیست، به این معنا که ادیان سازمان یافته ذاتا مسئله دار هستند و تنها راه نجات از مشکلات مربوطه از بین بردن آنها (ادیان سازمان یافته) است؟

با وجود چنین رویکردی به ادیان سازمان یافته، محمدی برای نجات از آن، چه راهکاری را پیشنهاد می‌کند؟ آیا با از بین بردن افراد و سازمانهای مربوطه، ادیان سازمان یافته از میان می‌روند؟ یا چنین مواجهه‌ای با ادیان سازمان یافته، با وجود نیازهای مربوطه در جامعه، تنها حس نیاز به این افراد و سازمان‌ها را تشدید می‌کند و به بازتولید شدیدتر آنها می‌انجامد؟

آیا محمدی با تمام ظرفیت‌ها و قابلیت‌های بدیل‌های پیشنهادی خود (ادیان سازمان نیافته که علم، هنر، ادبیات و عرفان مصادیق آن به زعم محمدی هستند) آشناست و یقین دارد که جایگزینی آنها با ادیان سازمان یافته کنونی، مخاطراتی بیش از ادیان سازمان یافته کنونی به همراه نخواهد داشت؟

در پایان اجازه دهید راهکار پیشنهادی دکتر علی پایا [3] برای مواجهه با مشکلات سازمان‌های دینی را به اختصار مرور کنیم. پایا بر این باور است:

آدمیان گریزی از زندگی اجتماعی ندارند. زندگی اجتماعی، به یک اعتبار محصول عمل نهادهای مختلف است. در نتیجه در غیاب نهادها، زندگی اجتماعی، برای آدمیان (به اعتبار انسان بودنشان) ناممکن می‌شود. هر اندازه زندگی اجتماعی پیچیده تر شود، تنوع ساختار و پیچیدگی کارکرد سازمان‌ها و نهادهای آن نیز بیشتر می‌شود. سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی، از هر سنخ که باشند، نوعی تکنولوژی به شمار می‌آیند.

تکنولوژی برساخته آدمی است با دو کارکرد: 1. پاسخگویی به نیازهای غیر معرفتی آدمیان و 2. ایفای نقش در مقام ابزار برای کمک به علم. سازمان‌های دینی (نظیر مساجد، خانقاه‌ها، حسینیه‌ها، مدرسه‌های علمیه و ...) نیز نوعی تکنولوژی هستند که از درون مناسبات اجتماعی سر برآورده‌اند تا به نیازهای عاطفی، احساسی، معناشناسانه آدمی درباره واقعیت قدسی پاسخ دهند.

سازمان‌های دینی، مانند هر تکنولوژی دیگر می‌توانند کارآمد یا در مقابل نحیف، دارای کارکردهای نامطلوب و فاقد کارایی مورد نظر در شکل دادن رویکرد صحیح به آموزه‌ها و رفتارهای دینی باشند. هیچ برساخته آدمی عاری از نقص نیست و سازمان‌های دینی به عنوان برساخته‌های آدمیان همواره قابل تصحیح و بهینه‌سازی هستند. تکنولوژی‌هایی که برای پاسخگویی به نیازهای غیرمعرفتی آدمیان ابداع می‌شوند، اگر ناظر به نیازهای غیر اساسی باشند، با انصراف افراد از آن نیازها، فلسفه وجودی خود را از دست می‌دهند و کنار گذاشته می‌شوند.

اما تکنولوژی‌هایی که ناظر به نیازی واقعی باشند، به تناسب شرایط دستخوش تغییر می‌شوند، اما شان کلی آنها که ناظر به رفع یک نیاز واقعی است، تغییر نمی‌کند و با رفتن مصداقی، مصداق دیگری در جهت رفع همان نیاز و احیانا با کارایی بیشتر، برساخته می‌شود. نیاز به دین، نیازی است که ریشه در وجود آدمی دارد و از این رو با حذف یکی از مصادیق آن، مصداق دیگری جایش را پر خواهد کرد. بقاء سازمان‌های دینی در طول تاریخ نشان می‌دهد که جنبه‌های مثبت و سازنده آنها بر جنبه‌های منفی و نامطلوبشان فزونی داشته است با وجود این تصور سازمان‌های دینی با کارکرد بیشتر و نقص کمتر ممکن است.

سازمان‌های دینی، همچون سایر تکنولوژی‌ها به خودی خود نه خوبند نه بد. نه شرند و نه خیر. آنچه تکنولوژی‌ها را خوب یا بد می‌کند، شیوه به کارگیری قابلیت‌ها و ظرفیت‌های آن به وسیله کاربران است. در جوامع بسته اگر کاربران ظرفیت‌های موجود در نهادها را در مسیرهای ناصواب به کار گیرند، چون صدای اعتراض و انتقادی به گوش نمی‌رسد نقایص و ضررها آشکار نمی‌شود.

در جوامع باز، دیده بانی و نقادی مستمر موجب می‌شود که حتی اگر کاربرانی با ذهنیت بیمار و در اندیشه سود و منفعت شخصی و گروهی، قصد استفاده سوء از ظرفیت‌های سازمان دینی را داشته باشند، در برابر فشار افکار عمومی و خواست جامعه برای مسئولیت‌پذیری، نتوانند برای مدت زیادی به رویه نامطلوب خود ادامه دهند. بدیل‌های پیشنهادی دین سازمان یافته (علم، ادبیات، هنر و عرفان) نیز در جوامع بسته می‌توانند به مخوف‌ترین ابزار سرکوب انبای بشر تبدیل شوند. تاریخ چند هزار ساله تمدن شاهد نمونه‌های دهشتناکی در این زمینه بوده است. بنابراین بهترین راه مواجهه با مشکلات سازمان‌ها و نهادهای دینی، اصلاح تدریجی نقایص آنها از طریق نقد و بررسی مشکلات و مهندسی گام به گام در یک جامعه باز است.

دستیابی به یک دنیای بهتر در گرو تکاپوی مستمر برای ارزیابی نقص‌ها و اشتباهات در تراز اندیشه‌ها و طرح‌ها و نقشه‌ها و کوشش پیوسته برای کاستن از آلام قابل رفع انبای بشر است. تکاپو برای اصلاح نهادها و از آن جمله نهادها و سازمان‌های دینی یک وظیفه اخلاقی است. تلاش برای اصلاح و بهینه‌سازی سازمان‌ها و نهادهای دینی توسط مصلحان دینی انجام گرفته است. برای مثال استاد مطهری، در سخنرانی تأثیرگذار خود کوشید "مشکل اساسی سازمان روحانیت" [4] (نحوه تأمین مالی آن) را بررسی کرده و عوارض نامطلوب آنرا شناسایی و راهکاری برای اصلاح آن پیشنهاد دهد. پی نوشتها:

[1] <http://news.gooya.com/politics/archives/2011/11/132058.php>

[2] <http://news.gooya.com/politics/archives/2011/12/132935print.php>

پنجشنبه 24 آذر 1390

[3] دکتر علی پایا در دو مقاله، اندر باب "نهاد دین سازمان یافته"،
<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/12/132828.php>

سه شنبه 22 آذر 1390 و بدخوانی عامدانه یا بدفهمی ناآگاهانه،

<http://news.gooya.com/politics/archives/2011/12/133218print.php>

چهارشنبه 30 آذر 1390 به نقد دیدگاه محمدی پرداخته است.

[4] . این سخنرانی بعدها در قالب کتاب ده گفتار منتشر شد.

*نویسنده: دکتر سیدمحمدتقی موحدابطحی، عضو شورای پژوهشی گروه فلسفه علوم انسانی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه